

واژه‌نامه فارسی باستان (۳)

نگارنده اطمینان دارد، که: ۱- کارش
 خالی از لغزش نیست، ۲- متوجه بسیاری
 از واژه‌های کمکی و معادل موجود در دیگر
 زبان‌های هند و اروپایی و لهجه‌های
 فارسی نشده است، ۳- خوانندگان محترم
 از گوشزد خطاها و یادآوری نکات لازم
 خودداری نخواهند فرمود!

ب، پ

۱۹۶ - ۱۱۱ = *(bg) бага* [بگک/بگ]، حسالت فاعلی، مفرد، مذکر: خدا
 (= بخشنده).

اوستایی: *baγa/baga* (= بخش [bag-]: ۱- بخشیدن، ۲- بخشیده شده؛
 - *bāza* همین فعل در زمان حال) *bagabigna/* و *bagabuxša*: نگاه کنید
 به واژه‌های شماره ۲۷ و ۲۸ نام‌های خاص در ذخیره لغوی فارسی
 باستان *-/baγō-dāta*: خداداد *-/baγō-baxta* و *baγō-baxtəm*: مقدر
 خدایان = خواست خدایان (پهلوی: *baγbāxtarih*: مشیت خدایان *baγō-baxta*
 و *bagobaxta*: سر نوشت، مقدر، تقدیر) *-/baxta*: بخت *baxta*: بخش
 دهنده *-/baxδra*: سهم [پرس = سهم غذا] (پهلوی: *bāxr* [فارسی: برخ =
 صحاح الفرس: حصه، بهره = برخی]) *-/baxš*: بخش داشتن، بخش دادن.

هندی باستان: *-/bhāga* (= سرور = خدا)، پهلوی *baγ/baγ* (= سرور =
 خدا = بخشنده [baxtan = بخشیدن]) *baγānīki*: خدایی *baγīki*: خدایی /

۱- در سراسر این نوشته از فرهنگ پهلوی فره‌وشی استفاده شده است.

baγdēs pānik: بیک شاهی [*baxtāfrit / baxt*] : نام خاص / *buxtakān*
 نام خاص [دریاچهٔ بختگان] / *baxš / bahr / baxš / apaxšāyīšn / apaxšīšn /*
gar / apaxšāyīšnkar / apaxšāyandih / apoxšāyīšn
apaxšāyīšnkar: بخشایشگر / *apaxšāyīšnkarīh / apaxšāyīšnkarīha*
 بخشایشمندانه / *apaxšītarīh / apaxšītar*: بخشایندگی /
apaxšāyand / apaxšāyitan: بخشاینده / *apaxšāyīšn*: بخشش /
baxtār: بخش کننده / *apaxšūtār*: بخشودار / *apaxšāyitan*: بخشودن /
apaxšītarīh: بخشیداری / *baxšītan / baxšēnītan*: بخشیدن / *baxtārīk*:
 بخشیدنی.

سغدی: βγ, اسلاو کلیسایی: *bogŭ*.

به احتمال قوی واژه‌های ترکی بگ / بیگ / بگ / بیک / بی / بای ، با این واژه
 هم‌ریشه هستند.

baga با *bāž* و *bāj* (= باج = بخش ← بخش باجگیر از محصول و درآمد
 دیگران) نیز هم‌ریشه است.

(bagah) bagāha ، جمع ، مذکر: خدایان ، *(baganam) bagānam* ، حالت
 اضافه ، جمع ، مذکر، *(bgibiš) bgaibiš* ، مفعول معه ، جمع مذکر: همراه
 خدایان ، با خدایان.

ظاهراً، پیش از زرتشت، نام مطلق خدا در میان هند و ایرانیان [و شاید در قسمت
 بزرگی از سرزمین‌های شرقی و شمالی و غربی کرانهٔ دریای خزر] *baga* بوده
 است و این زرتشت است، که خدای مورد نظر خود را، یا همان *baga*
 «اهورمزدا» می‌نامد. در سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان مراد از دو واژهٔ *baga*
 (= خدای بخشنده) و اهورمزدا (= خدای همه‌دان = خدای پردان = خدای دانا)،
 خدا است. با این همه «اهورمزدا» اغلب یک بغ بزرگ است و با این‌که از خدای
 دیگری نام برده نمی‌شود، از فحوای کلام چنین برمی‌آید، که اهورمزدا یکی از
 بغان است. مثلاً خشیایار شادر XV می‌گوید: «خدای بزرگ اهورمزدا، که
 بزرگ‌ترین خدایان [است]».

در فارسی: باکو؟/ بغداد (= خداداد) ، بغستان / بهستان / بیستان / بیستون
 (= سرزمین خدایان = سرزمین مقدس) ، بغور (= پسر خدا [ایرانیان، شاهان چین
 را بغور می‌خواندند، که معرب آن فغفور است]) ، بیدخت (= بغدخت = دختر
 خدا [شاید آناهیتا]) / بیشاپور → بفشاپور / بختیار / بختیاری.

با توجه به این که در برهان قاطع، *bag* «نام بتی هم‌هست» (که مربوط به برداشت
 پس از اسلام، از خدایان ایرانیان می‌شود)، «بختک» نیز، که در خواب روی سینه
 آدمی می‌افتد، در ارتباط با واژه *baga* است. برهان قاطع: «... و سیاهی را نیز
 گویند، که در خواب بر مردم افتد و آن را به عربی کابوس و عبدالجنه خوانند.
 [هم‌چنین در برهان قاطع بختو/ بختور/ بختوه به معنی رعد آمده است؟]

برهان قاطع: «بنیاز: شاگردان را گویند، و آن‌زری باشد اندک، که بعد از اجرت
 استاد به شاگرد دهند و شیرینی یا بهای شیرینی باشد، که در وقت جامه نو پوشیدن
 بخش کنند و به معنی مژده و نوید هم هست...»، «... بغامه: غول بیابانی را گویند!»
 ۱۹۷- = ۲ ۲۲ = *(bdk) bandaka* [بندک]، حالت فاعلی (صفت)، مفرد، مذکر:
 بنده (= دربند = کمر بند به خدمت بسته = به بند کشیده شده برای خدمت و
 بندگی = رعیت). اوستایی: *banda* و هندی باستان: *bandhā* (= بند)، فارسی
 باستان و اوستایی: *banda* (= بستن)، پهلوی: *bandak* (= بنده، برده) /
band: بند، گره، کمند / *bandakīh*: بندگی / *bastan*: بستن / *bast*: بست / *bastak*:
 بسته، اسیر، زندانی / *bastišn*: بستگی.

آلمانی قدیم: *bintan* (= بستن)، *bant* (= بند)، آلمانی: *binden* (= بستن)،
Band (= بند)، انگلیسی: *bind* (= بستن) / *band/bend* (= بند)، فرانسه:
bande (= نوار)، اسپانیایی: *bande* (= کمر بند)، ایتالیایی: *bendare*
 (= بند).

(bdka) bandakā، جمع مؤنث: بندگان (= مردم تحت سلطه = رعایا).

۱۹۸- ۱۹۷ = ۲۱۱ = ۲۱۲ = ۲۱۳ = *(brtiy) baranti* - يك بار *(brty)* [برتی]، زمان حال.
 سوم شخص جمع: می‌برند (= حمل می‌کنند). از *bar* (= بردن / چیزی را برای
 کسی بردن / چیزی را با خود حمل کردن / داشتن / نگاه داشتن / هدایت کردن / چیزی

را در حال استفاده داشتن / چیزی را آوردن / به دنیا آوردن / بردن (= برنده شدن) / از راه به در کردن (= دزدیدن مثلاً کسی) / به دست آوردن / پرستاری کردن / صدا را بالا بردن (همراه *vāčim*) / سواری کردن.

اوستایی: *baraiti* و هندی باستان: *bhárati* (= می‌برد) ، پهلوی *burtan* / *apurtan* ، آلمانی قدیم: *bringan* ، آلمانی: *bringen* ، انگلیسی: *bring* (= آوردن)، روسی *prij* (آوردن) ، لاتینی: *ferō* ، فارسی: بردن / آوردن = *apurtan* (در پهلوی).

فارسی باستان: *aršti-barā* = نیزه بر (کسی که نیزه حمل می‌کند = مأمور حمل نیزه [پهلوی: *aršt* = نیزه]) ، اوستایی: *apa barat* = بردن (= دور کردن) / *ava barat* = سرازیر شدن ، فارسی باستان: *barta - kāmak* = کامور ، اوستایی: *barəθrī* = باردار ، پهلوی: *barišn* = باردار بودن ← *bartār* : باردار ، هندی باستان: *bhartrī* ، اوستایی: *barəg* = خوش آمد گفتن ، پهلوی: *buršītan* / *buržītan* ، اوستایی: *barat zaoθrā* = حمل کننده آب مقدس ← [پهلوی: *zōhr* = آب مقدس (فارسی: زور)] ، فارسی باستان: *asa - bāra* = کسی که سوار بر اسب است [پهلوی: *barak* = باره = اسب] ، اوستایی: *barō* : *aspa* = سوار بر اسب / *barō baoda* = بسوی آور (= معطر کننده ← [پهلوی: *bōδ* / *y barō sra yan*] (= بوی)) کسی که از اصل و خود بدخود زیبا است! *barō xvarənah* = دارنده فرو شکوه [پهلوی: *xvarreh barēt*] / *frā barat* / = پیش بردن (قربانی کردن) / *ham barat* = جمع آوری کردن / *niž barat* بیرون بردن ، بیرون کشیدن (قابیدن) ، فارسی باستان: *pati - bar* = آوردن (= بازگرداندن) ، اوستایی: *paiti barat* = آوردن (= بازگرداندن) / *parā barat* = باخود بردن ، فارسی باستان: *parā - bar* = باخود بردن ، اوستایی: *upa barat* = آوردن (= نزدیک کردن) / *vī barat* = پراکندن...

۱۹۹ - 𐬰𐬀 - 𐬰𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = *(br̥t̥u̥w) baraitu* [بَرَتُو] ، زمان حال ، حالت تمنایی ، سوم شخص مفرد: بیاوردا (= یاری کنادا = ارزانی بدارادا).

۲۰۰ - 𐬰𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = *(br̥šna) baršnā* [بَرُشَنَّا] ، مفعول فیه ، مفرد ، مذکر:

به طور مجازی: در عمق. در حقیقت در بلندا (= از پایین به بالا = به ارتفاع).
 اوستایی *barəšna-*: (= به بلندی [*barəz* = بلند / کوه])، هندی باستان: *brhánt*
 (= بلند) ، پهلوی: *bar* ، سغدی: *βrz* ، ختنی: *bulyša* ، یونانی: *pyrgos* (= برج) ، آلمانی: *Burg*: (= برج = بلندی محصور = حصار ← شهر [*Bürger* =
 بالانشین = حصار نشین = شهر نشین / *Burgermeister* = شهردار]) ، همچنین در
 آلمانی *Berg* (= کوه) هم‌ریشه با *Burg* ، ایرانی باستان: *bri* = کوه، اوستایی:
barəz ، ارمنی: *erkna-brič* (= به بلندی آسمان): انگلیسی: *burrow / borough*
brgh (= شهر [*burgomaster* = شهردار]) ، همچنین در انگلیسی *Wall* = بارو،
 روسی: *burg* ، فرانسه: *bourgeois* (= بورژوا [= حصار نشین = شهر نشین]) ،
 ایتالیایی: *borghesia* (= بورژوازی) ، اسپانیایی: *barrio* (= قسمت شهر /
bwgués = شهری) ، همچنین در اسپانیایی *baluardo* = بارو.
 برهان قاطع: «بُرْ به معنی بالا باشد و به معنی بلندی هر چیز و استعلا هم هست».

برهان قاطع ، فرهنگ قواس ، صحاح الفرس: باره [= بارو]: حصار.
 اوستایی: *barəzan-* = بلندی / *barəzah* = بلندی = کوه (*barəziman* =
 بلند، فارسی باستان: *baraziman* (?)) ، اوستایی: *barəzišta-* = بلندترین بالا /
barəzayah = آن که بلندتر است / *barəšnav* = بلندی [کوه، آسمان، سرانسان] ،
 پهلوی: *a par* = ابر = بالا / *a parkār / a pargar* = برتر، اعلی = بلند پایه /
a parth = برتری = تعالی / *a parmand* = برتر، بیشتر، بالاتر، *a partōm*
 برترین = والاترین / *a partomih* = برتری، علو / *a parvēč* = پرویز = پیروز ←
bālēn / bālādi y = بالین / *bālist* = برتر / *bālistān* = برترین ... ← [آلمانی
 قدیم: *ubar* ، آلمانی: *über* ، انگلیسی: *over* ، روسی: *verx* ... فارسی باستان:
upari ، اوستایی: *upairi* ، فارسی: ابر / بر] ...

در این باره، که واژه «برج» از زبان فارسی (به صورت «باروک» و «باروج») به
 زبان‌های اروپایی راه یافته است و یا برعکس، این واژه از طریق یونانی و عربی
 به فارسی وارد شده است، اختلاف نظر وجود دارد. — به نظر نگارنده، این که این
 واژه از فارسی و از طریق زبان عربی و جنوب اروپا به اروپا رفته باشد محتمل‌تر

است! البته منظور فقط و تنها اصطلاح «بِسرَج» است، و گرنه طبیعی است، که در دیگر زبان‌های هند و اروپایی واژه‌های زیادی وجود دارد، که با *bar-* در فارسی باستان هم‌ریشه است. مثلاً *Berg* = کوه در آلمانی. [به‌واژه ۲۰۷ نیز رجوع شود.]

۲۰۱- $\Xi \text{ } \Xi \text{ } \Xi \text{ } \Xi$ *bst) basta* [بِشْت]، اسم مفعول در حالت فاعلی، مفرد، مذکر: بسته. از *-band*.

(bsta) bastā: اسم مفعول در حالت مفعول بی‌واسطه، جمع مذکر.

۲۰۲- $\Xi \text{ } \Xi \text{ } \Xi \text{ } \Xi$ *bat"ugr) bāiū - gara* [باتوگَر]، حالت فاعلی، مفرد، مذکر: جام شراب.

این واژه فقط يك بار، در جام نقره منسوب به اردشیر اول (۴۲۴-۴۶۵ پیش از میلاد) آمده است. بخش اول واژه، یعنی *bāiu* با واژه پهلوی *vātak/bātak* (= باده) و واژه ختنی *bātaa* در ارتباط است، اما این که پروفوسور هینتز و پروفوسور براندنشتاین *Brandenstein* و پروفوسور مایر هوفر *Mayr hofer* بخش دوم واژه، یعنی *gara* را همان «گره» فارسی (لاتینی: *vorāre* = گره‌زدن، ایتالیایی: *groviglio*) می‌نویسند جای تردید است. به‌زحمت می‌توان چنین تصور کرد، که منظور جام باده‌ای است که، آدمی را درهم پیچدا و به عبارت دیگر مراد، جام مردافکن باشد!

به‌نظر نگارنده، واژه *gara*، همان «گره» فارسی، به‌معنی سب و جام است. برهان قاطع می‌نویسد: «... سبورا گویند و آن ظرفی باشد به‌جهت آب آوردن».

پهلوی: *karāveh* (= قرابه [ظرف شیشه‌ای شکم‌دار])،

اسپانیایی: *garrafa* (= قرابه = بطری آب = تنگ)،

فرانسه: *gruche* (= سب)،

روسی: *kružka* (= لیوان)،

آلمانی: *Krug* (= کوزه) / *Kruke* (= کوزه سنگی)،

انگلیسی: *crock* (= کوزه) / *jar* (= تنگ آب)...

بنا بر این تردیدی نیست، که واژه *bāiūgara* چیزی جز جام شراب معنی نمی‌دهد.

جمع: می شوند، هستند.

۲۰۷ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

مفرد ، مذکر: باج را. پهلوی: *bāž* (= باج).

به احتمال - *bāž* با واژه ایرانی - *bag* (= بخش کردن) آبخوری مشترک دارد.
[*bagōbaxti* = بهره خدایی = مشیت خداوندی / *baxš* = بخش = تقدیر =
سر نوشت / *baxšēnišn* = قسمت = سر نوشت / *baxšēnītan* = بخشیدن = قسمت
کردن = مقدر کردن / *baxšēnītār* = بهره دهنده = مقدر کننده / *baxšīšn* =
بخشش / *baxšītan* = بخشیدن / *baxš ravišnīh* = جبر / *baxti* = سر نوشت =
قسمت / *baxtiār* = بخش کننده...]

واژه ایرانی *ham-bāga* در ارمنی به معنی «همراه»، به عبارت دیگر هم سهم (= هم سر نوشت) آمده است. همچنین *piθva-baga* یعنی بخش کننده ←.

يك احتمال هم وجود دارد، که واژه «باج» با واژه ارمنی *bāžak* (= کاسه) هم ریشه باشد. هندی باستان: *bhājanam* (= ظرف = کاسه = کوزه). در این صورت این اصطلاح (کاسه به معنی سهمی از فرآورده های کشاورزی و دامداری و بخشی از درآمد دیگران) بایستی خیلی پیش از هخامنشیان به وجود آمده بوده باشد. در سنگ نبشته های هخامنشیان «باج» به معنی عام کلمه کاربرد دارد.

ارمنی: *bāžak* (= کاسه) ،

آلمانی: *Vase* (= گلدان تنگ مانند) ،

انگلیسی: *vase* (= گلدان تنگ مانند) ،

روسی: *vaza* (= گلدان تنگ مانند) ،

فرانسه: *vase* (= گلدان تنگ مانند) ،

ایتالیایی: *vaso* (= گلدان تنگ مانند) ،

اسپانیایی: *vasi ya* (= ظرف = کاسه [*vaso* = ایوان]) ،

فارسی: کاسه / کوزه!

[میزبان قمار، بی آن که کوزه ای در کار باشد، حق کوزه می گیرد. آیا این

طریق از باج ستانی ارتباطی به بحث حاضر دارد؟ اصطلاحات: کوزه دار /

کوزه گردان / کوزه گردانک / کوزه ور / کوزه قمار جالب توجه است؟!
 باغ زهر غنچه شده کوزه ور گردش چرخ از گل تر کوزه گر
 [امیر خسرو]

۲۰۸ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 < 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(biya) biyā* [بی‌یا] ، حالت تمنایی ، سوم شخص مفرد:
 باشد! اوستایی: *buyā* ، هندی باستان: *bhūyāt* (= باشد!)

۲۰۹ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 < 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(biya) biyah* [بی‌یاه] ، حالت تمنایی ، دوم شخص مفرد:
 باشی! اوستایی: *buyā* ، هندی باستان: *bhūyāh* (= باشی!)

۲۱۰ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(brata) brātā* [براتا] ، حالت فاعلی ، مفرد،

مذکر: برادر . اوستایی: *brātravant / brātar* = برادر داد / *brātruya* =

پسر برادر / *bratruyā* = دختر برادر ، هندی باستان: *bhrātār* ، پهلوی: *brāt* ،

آلمانیسی: *Bruder* ، انگلیسی: *brother* ، روسی: *brat* ، فرانسسه: *frere* ،

ایتالیایی: *fratello* ، اسپانیایی: *frater* .

۲۱۱ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 < 𐎧𐎠𐎡𐎹 = 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(brzmiy) brazmanya* [برزمنپیی] ،

صفت در حالت فاعلی ، مفرد: سستی (= معتمد به رسوم فرهنگی و مذهبی). هندی

باستان: *brāhman* ، پهلوی: *brahm* (= روش = خوی).

برهان قاطع: «برهمن: به معنی بت پرست و زنازبند باشد و حکما و دانشمندان و پیرو

مرشد بت پرستان و هندوان و آتش پرستان را هم می گویند. و اصیل و نجیب هنود

را نیز برهمن گویند.»

۲۱۲ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(briniy) briani* [برنتئی] ، مصدر: به کار بردن =

به کار بستن. از *bar* (= بردن).

۲۱۳ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 < 𐎧𐎠𐎡𐎹 = 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(brtiy) brti* [برتی] ، زمان حال ، سوم شخص

جمع: می برند.

۲۱۴ - 𐎧𐎠𐎡𐎹 < 𐎧𐎠𐎡𐎹 = 𐎧𐎠𐎡𐎹 𐎧𐎠𐎡𐎹 = *(bum'im) būmīm* ، در سنگت نبشته اردشیر سوم ،

اشتباهاً *(bumam)* [بومیم] ، مفرد ، مؤنث ، حالت مفعول بی واسطه: زمین را ،

اوستایی: *būmī* (= زمین) ، هندی باستان: *bhūmī* ، فارسی: بوم.

(bum'iyā) būmiyā [بومی‌یا] ، مفرد ، مؤنث ، مفعول فیه: بر روی زمین.